

در مراسم تودیع پدر پابلو ، کشیشی که ۳۰ سال در کلیسای شهر کوچکی خدمت کرده و بازنشسته شده بود، از یکی از سیاستمداران اهل محل برای سخنرانی دعوت شده بود. در روز موعود، مهمان سیاستمدار تاخیر داشت و بنابراین کشیش تصمیم گرفت کمی برای مستمعین صحبت کند.

پشت میکروفن قرار گرفته و گفت: ۳۰ سال قبل وارد این شهر شدم. راستش را بخواهید، اولین کسی که برای اعتراف وارد کلیسا شد، مرا به وحشت انداخت. به دزدی هایش، باج گیری، رشوه خواری، هوس رانی، زنا با محارم و هر گناه دیگری که تصور کنید اعتراف کرد.

آن روز فکر کردم که جناب اسقف اعظم مرا به بدترین نقطه زمین فرستاده است ولی با گذشت زمان و آشنایی با بقیه اهل محل دریافتم که در اشتباه بوده‌ام و این شهر مردمی نیک دارد.

در این لحظه سیاستمدار وارد کلیسا شده و از او خواستند که پشت میکروفن قرار گیرد. در ابتدا از اینکه تاخیر داشت عذر خواهی کرد و سپس گفت که به یاد دارد که زمانی که پدر پابلو وارد شهر شد، من اولین کسی بودم که برای اعتراف مراجعه کردم.